

# اداره راهنمایی و رانندگی یا جرایم رانندگی



**جمشید کیانفر**  
مورخ

بیش از ۳ دهه است که طرح ترافیک در این شهر معظم با دارالخلافه اجرا می‌شود و هر یک از شهروندان خاطرات خوش و ناگوار از این طرح دارند. در آغاز نمی‌دانم کدام یک از موسسات دولتی مجری و کارگزار این طرح بود، چرا که مجریانش مردم کوچه و بازار بودند یا البته معمولی بنده و شما که سر هر کوچه پس کوچه‌ای می‌ایستادند و از ورود خودروهای بدون مجوز و آرم جلوگیری می‌کردند. ما هم معضل ورود به محدوده طرح داشتیم و هر روز به بهانه‌ای از کوچه پس کوچه‌ای مجوز ورود دریافت می‌کردیم، با بعضی دوست شدیم و سلام و علیکی و خوش‌وشی، به هر صورت در دل دوست به هر حیل و راهی باید کرد.

چندسال بعد طرح ترافیک یکبارچه در اختیار اداره راهنمایی و رانندگی قرار گرفت، این را می‌شد از البسه متحدالشکل راهنمایی و رانندگی دریافت به‌جای آن دوستان قدیم، سربازانی با لباس یونیفرم مستقر شدند بر سر هر کوی و برزنی در ابتدای محدوده طرح ترافیک. و چنین شد که باز مشکلات ما روزافزون بود برای ورود به طرح، باز همان شیوه نخستین را پیشه کردیم و هر روز با بهانه‌ای به محدوده طرح وارد می‌شدیم و گذران معمولاً از کوچه پس کوچه‌های داخل محدوده بود و در خیابان‌های اصلی ظاهر نمی‌شدیم که مبادا با افسران و درجه‌داران راهنمایی و رانندگی قبض به‌دست مواجه شویم. گرچه گاهی از پس دیواری مامور محترمی قبض به‌دست و با لبخند ملیح ظاهر می‌شد و وسط کوچه می‌ایستاد و گویی مجرم خطرناک فراری را دستگیر کرده و بدون سوال و جواب قبض جرمه‌ای تحویلیمان می‌داد و پس، و معمولاً ۳،۲ قبضی در ماه در جیبمان بود تا سربرج شود و پیردازم که دوربین نشود. در یکی از رفت و آمدهای داخل محدوده طرح ناگزی بودم که حداقل یک تقاطع را از خیابان اصلی بروم و یکی از افسران دستور توقف دادند و قبل از این که خودرو را خاموش کنم و پیاده شوم و بهانه‌ای برای

ورود بیاورم، نزدیک خودرو آمده بودند، سلامی دادم و دیدم روی صندلی عقب خودرو را نگاه می‌کنند، سر برگرداندند و جواب سلام دادند و پرسیدند چه کار می‌کنید؟ در جواب بی‌اختیار گفتم، کتابدار... فرمودند پس اهل کتابی و خلاف می‌کنی و قانون شکنی، گواهینامه‌ام را خواستند و به‌محض دیدن نام‌بر گواهینامه نظر دیگر بر کتاب‌های روی صندلی عقب خودرو انداختند و گفتند: از شما بعید است آقای... اهل قلم هم که هستی، به‌جای ارشاد، خود خلاف می‌کنید. در مانده شدم که چه بگویم، در سکوت من، نامم را بردند و گواهینامه را پس دادند و فرمودند بفرمایید دیگر تکرار نشود.

تشکر کردم و به‌راه افتادم و همین سر آغازی شد برای دوستی با یکی از افسران راهنمایی و رانندگی. پس از جدا شدن تازه متوجه شدم که کتاب‌های روی صندلی از کارهای خودم بود که تازه انتشار یافته‌اند. اهل کتاب بود و مطالعه، معلومات تاریخی اش فوق‌العاده بود، اقرار می‌کنم گاهی در بحث با او کم می‌آوردم.

بعدامسیر روزانه‌ام همان خیابان بود، سلام و علیک و خوش‌وشی و رفتن به‌سر کار. یک روز دعوتش کردم به جای در اداره، پذیرفتند و بعد از آن چندباری به دیدنم آمدند و دوستی مامستحکم تر شد. روزی سرکار بودم که با لباس شخصی تشریف آوردم، جا خوردم و سراغ یونیفرمش را گرفتم. گفت در مرخصی‌ام، آمده تا گپ بیشتری بزنیم. در صحبت‌هایمان دریافتیم که حفظه‌ای قوی دارد و انسانی با مطالعه و کتابدوست است و از این‌رو آن روز را مرخصی گرفته بود که با خیال راحت تویی دغدغه‌یابید تا بحتی را که در دیدار قبلی نیمه‌تمام مانده بود از سر بگیریم و نظریات جالب و متقنی ارایه می‌داد. دیدم هوا پس است و قطعا از عهدش بر نخواهم آمد. به هر صورت بحث شروع و بر خلاف تصور من زود پایان یافت. همنشینی با او غنیمتی بود چون در بحث جدل نمی‌کرد، خوب گوش می‌داد و یخته و متین جواب می‌داد و سخنی می‌گفت. آن روز بعد از آن بحث از

روی شیطنت پرسیدم دوست عزیز؛ شما که این همه معلومات تاریخی و اجتماعی دارید و اکثر منابعی را که من می‌کنایاب می‌شناسم مطالعه کرده‌اید، از تاریخچه راهنمایی و رانندگی چه می‌دانید؟

گفت تقریباً هیچ، چون مطالعه‌ای ندارم، فقط محیط کار و تشکیلات اداری و سلسله‌مراتب را می‌شناسم و قطعاً سوال شما این نیست و خوشحال می‌شوم که شما بگویید اما به‌صورت روایی. خیلی ساده توب را به‌زمین من انداخت تا من باشم و شیطننت نکنم. چنین شروع کردیم:

خیلی‌ها فکر می‌کنند که اداره راهنمایی و رانندگی با ورود خودرو تأسیس یا دایر شد، البته بیراه هم نمی‌اندیشند، اما قبل از ورود خودرو هم راهنمایی و رانندگی وجود داشت و حتی قوانین منع تردد در ساعات خاص نیز اجرا می‌شد. با تعجب نگاهم کرد و گفت چطور؟

در جواب گفتم: بله وجود داشت، از زمانی که انسان از وسیله‌نقلیه استفاده می‌کند تا امروز در هر مقطعی به‌صورتی و با نام‌های متفاوتی تشکیلات وجود داشت. چرا راه دور برویم در همین شهر تهران در دوره قاجار تشکیلاتی بود به‌نام احتساب و ریاستش را هم محتسبی برعهده داشت. این تشکیلات را می‌شود امروز با شهرداری مقایسه کرد، تقریباً با اندک اختلاف وظایفشان یکی بود، محتسب، افزون بر نظارت تسعیر یا بهای اجناس، نظافت خیابان‌ها و آبپاشی گذرها و نظارت بر تقسیم آب و... را هم برعهده داشت. یک اداره‌ای هم به‌نام دواب یا چهارپایان داشت و قوانینی برای چهارپایان و تردد آنها، مثلاً در روز از ساعات خاصی قافله شتران حق تردد نداشتند و می‌بایست در کاروانسرای نزدیک دروازه اتراق کنند یا کسانی که وسیله سوخت تنور نانوبازان را که غالباً چوب بود می‌بایستی قبل از ساعت ۶ در جلو نانوبازی بار خود را تخلیه کنند یعنی همان قانونی که شما امروزه اجرا می‌کنید و منع تردد وسایط نقلیه سنگین در روز یا در

## معضلی بزرگ برای جامعه انسانی

فقدان همبستگی بود که باعث می‌شد تا افراد غم یکدیگر را نخورند و نسبت به دیگران و وقایع شهر بی‌تفاوت شوند. این همبستگی اما در نگاه دور کیم دو بعد مکانیکی و آرگانیکی را نیز شامل شد. در جوامع با همبستگی مکانیکی که جوامع ساده قدیمی هستند، افراد نسبت به یکدیگر دارای کنش هستند و دارای تعلقات وسیعی نسبت به یکدیگرند اما در جوامع با همبستگی آرگانیک، این همبستگی و علاقه نسبت به یکدیگر کم است. افراد در جوامع پیشرفته دارای همبستگی آرگانیکی هستند و به همین دلیل نیز نسبت به وقایع شهری کنش و واکنش مطلوبی ندارند. چنانچه برای فردی مشکلی پیش آید، دیگران نسبت به او احساس مسئولیت و وظیفه نمی‌کنند. برای این‌مورد در زندگی شخصی خود می‌توانیم به نمونه‌ای اشاره کنیم، سال‌ها پیش تصادفی در

جاده فیروز کوچه برایم پیش آمد، پس از تصادف به بیمارستانی در آن منطقه منتقل شدم و رفتار آنان با من بسیار مناسب و خوب بود اما مدتی بعد باز در تهران مشوک و گمانگیزی را نیز شامل آمد و به بیمارستانی رفته و رفتارها بسیار نامناسب و بد بود. این‌گونه رفتارها را می‌توان در تمامی بخش‌ها و به‌گونه‌های مختلف مشاهده کرد. به همین دلیل نیز آنچه در خصوص خاطرات یاد یا خوب ما از فضای شهری باید مورد توجه قرار گیرد، نه فضای آن خاطر، بلکه دلیل آن و واکاوی امور در فضای گسترده شهری است. از این حیث فضاهای شهری ما دارای ضعف هستند و به دلیل نبود همبستگی عمیق، خلق خاطرات، بیش از آن که اجتماعی و شهری باشد، فردی و خانوادگی است که این امر در نوع خود معضلی است بزرگ برای جامعه انسانی.

## قانون و اخلاق، عامل خلق خاطرات خوشایند

شود که زندگی شهری که در بسیاری از موارد با مشکلات بسیاری روبه‌روست، برای افرادی که در شهر زندگی می‌کنند، خوشایند شود. خوشایند شدن زندگی در تمامی ابعاد، بدون شک خود می‌تواند عامل خلق خاطرات خوب و به‌یادماندنی برای مردمان شهر باشد و بالطبع چنانچه فضای شهری مغشوش و پر مشکل باشد، آنچه برای مردمان یک شهر به یادگار می‌ماند، بدون شک ناراحتی و دل‌سردی نسبت به فضای شهری است و از آن فضا خاطره خوبی برایشان نخواهد ماند. مردمانی که برای زیستن در شهر نیازمند امید و وجود قوانینی هستند که زندگی را برایشان خوشایند سازد. حال چنانچه بخواهم خاطره‌ای خوب یا بد از زیست شهری خود و تعاملم با مردم و فضای شهر بیان کنم، بدون آن‌که خاطره خاصی را موردنظر قرار دهم، مایل‌م این امر را مورد تأکید قرار دهم که زمانی که عدالت، موازین اخلاقی و قانون در جامعه گسترش یابد و تمامی افراد جامعه با در نظر گرفتن این موارد مهم به زندگی ادامه دهند، فضای شهری خوشایند خواهد بود و خاطرات خلق شده برای افراد، خاطرات به یادماندنی و شادی خواهد شد و چنانچه قانون و اخلاق در جامعه زیر پا گذاشته شود، شهر برای افراد چیزی نخواهد داشت. جز بیشتر این موارد می‌تواند عامل بهبود شرایط زندگی فردی و اجتماعی شود و در نهایت عملی



**فریده غیرت**  
حقوقدان

انسان در مناسبات اجتماعی خود همواره با سلاقی و علایق مختلفی روبه‌رو است که همواره با آنچه در محیط خائسواده با آن مواجه بوده، متفاوت است. این مواجهه با محیط بیرونی است که عامل شکل دادن به خاطرات خوب و بد در ذهن اشخاص می‌شود و آنها را با شرایطی روبه‌رو می‌کند که در آن برای خود خاطراتی را شکل دهند. از سویی زندگی در محیط اجتماعی، خود دارای ادبی است که با زندگی فردی منافات بسیاری دارد. زمانی که ما پایه عرصه اجتماع می‌گذاریم، طبیعتاً با شرایطی روبه‌رو می‌شویم که با فضای زندگی شخصی مان متفاوت است و طبعاً با روحیات و اخلاقیات متفاوتی مواجه می‌شویم که گاهی قابل تحمل است و گاهی خیر. آنچه قابل تحمل است و باید تسری یابد، همان مسائل اخلاقی، عقیدتی و قانونی است. مواردی که همگام باید آن را به‌عنوان کلیت زندگی اجتماعی بپذیرند و برای هر چه بیشتر گسترش یافتن آن تلاش کنند. گسترش هر چه بیشتر این موارد می‌تواند عامل بهبود شرایط زندگی فردی و اجتماعی شود و در نهایت عملی

## نگاه هنرمند

### خسونت در فرهنگ مبتنی بر محبت

تناقض‌ها را با خود حمل می‌کنند. من در اصل روستازاده هستم و همان موقع هم که خان‌ها هم در ده قلعه داشتند و هم در شهر خانه، یکی از کارهایمان این بود که تابستان‌ها به ده می‌رفتیم و پاییز تا پایان امتحانات در شهر می‌ماندیم. با توجه به این تجربه فکر می‌کنم اصل پارادوکس‌ها که خاطرات زندگی شهری مرا تشکیل می‌دهند، جدایی انسان از طبیعت، جدایی انسان از انسان و جدایی انسان از خدایت. من این پارادوکس را خوب می‌فهمیدم چون دبلیست‌گی‌ام به‌ده بود زیرا روابط در آن جابراساس آشنایی‌های در رو بود. در شهران خیلی از افراد یکدیگر را نمی‌شناختند و روابط سرد بود، یکی از ویژگی‌های اقتصاد معیشتی این است که همه روابط چهره‌به‌چهره و مبتنی بر شناخت و دادوستد کالا به کالا است. اما در شهر این طوطی نیست شما نمی‌دانید مصرف‌کننده چه کسی است. در شهر همه از پشت کالا همیگر را می‌بینند، وقتی می‌روم مغازه کاری ندارم از چه کسی خرید می‌کنم. در تهران هیچ‌کس کسی را نمی‌شناسد. روابط سردتر شده‌ و خاطر تشدید پارادوکس‌ها به‌تنها تناقض‌های شهر و روستا اقتصاد معیشتی و بازار حل نشده که اینها روابط را خیلی پیچیده و پر این پارادوکس کرده است. صداسوسیمان نمونه بارز این پارادوکس‌هاست که بین شعارهای معنوی و تبلیغات مادی سرگردان است.

از طرفی از خوبی‌های زندگی شهری این است که سطح آگاهی‌ها بالا رفته و مردم به حقوق خودشان بیشتر آشنا شدند و مشارکت‌شان بیشتر است. این مشارکت، مسئولیت‌های سیاسی، اجتماعی و مدنی نیز به همراه دارد. در این جاست که جامعه ما چهره خشنی‌ها به میان می‌آید. از یک طرف آزادی قلم و بیان را اعلام می‌کنیم از طرفی جلوی‌ش را می‌گیریم. این باعث می‌شود خسونت روزبه‌روز تشدید می‌شود که یک ده ییلاقی خوش آب و هوا بود، شده خرداد باعث شد کمی روحیه‌ها با شود اما دوباره تغییر کرد و این باعث شد مردم سرخورده شوند. ما در فضای بیم و امید هستیم. یأس و امید با هم در جتگند چون شعارها را عمل فاصله دارند و خسونت روزبه‌روز در جامعه بیشتر می‌شود. با وجودی که فرهنگ ما چه در حوزه عرفانی چه در حوزه عشقی مبتنی بر محبت است.



زایه

**علی بیگلری**  
استاد دانشگاه

داشتن خاطره خوب یا بد از تعاملات شهری با افراد یا با خود شهر، نیازمند ایجاد ارتباط با آن است و در حقیقت همبستگی و فقدان همبستگی اجتماعی افراد است که در این راستا باید مورد توجه قرار گیرد. تازمانی که افراد دارای همبستگی با فضای شهری نباشند، نمی‌توانند خاطره خوب یا بدی نیز از آن داشته باشند. این امر در حالی است که نگرانی از وجود همبستگی و فقدان آن در مناسبات اجتماعی نیز همواره از جمله اصلی‌ترین دغدغه‌های جوامع در حال توسعه و همچنان جوامع مدرن بوده است. جوامع مدرنی که غفلتاً